روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۲۰۹۵۹۳ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

دوشنبه • ۱۲ آذر ۱۳۹۷ • ۲۵ ربیع‌الاول ۱۴۴۰ • ۳ دسامبر ۲۰۱۸ • سال شانزدهم • شماره ۳۳۰۶ • ۱۶ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۱:۵۴ • اذان مغرب ۱۷:۱۱ • اذان صبح‌فردا ۵:۲۹ • طلوع آفتاب ۶:۵۸

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

قصه‌های شهر

خشونت وژن فعال عمه بزرگ مادری

گیتی صفرزاده

● بعضی از دانشمندان عقیده دارند که ژن‌ها نوعی حافظه دارند که آن را در طی نسل‌ها حفظ می‌کنند؛ یعنی اگر درحال‌حاضر عطش غذاخوردن در شما زیاد است مربوط به ژنی از جد بزرگتان است که در زمان قحطی تهران زندگی می‌کرده و تجربه آن قحطی در ژنش حک شده و خاطره‌اش به ناخودآگاه شما رسیده. به نظر من خیلی هم بی‌ربط نمی‌گویند.

من وقتی بدون زدن راهنما از داخل پارک ماشینم را بیرون می‌آورم، خاطره ژن عمه بزرگ مادری‌ام فعال شده؛ نام‌برده هیچ‌وقت نخواست ازدواج کند، اما تا پایان عمر مجبور شد چراغ چشمک‌زن‌های مردان را تحمل کند.

من وقتی با سرعت ۴۰ کیلومتر در ساعت در لاین سرعت حرکت می‌کنم و بوق و اعتراض عقبی‌ها را هم به کالبد مبارکم نمی‌گیرم، خاطره ژن موروثی مادربزرگ پدری‌ام به تکاپو افتاده است؛ آن زمان که در ۱۳ سالگی سر سفره عقد با مردی ۲۰ سال بزرگ‌تر از خودش نشانده شد.

من وقتی در لحظه حساس سبقت‌گیری حواسم به زاویه نیمرخم و کنتراست رنگ لباسم و فرم بینی جدیدم بیشتر از توجه به ماشین‌های کناری است، خاطره ژن موروثی خاله مادری‌ام در حال خودنمایی است؛ شوهرش او را با هفت‌تا بچه قدونیم‌قد بدون خداحافظی رها کرد و به سفر قندهار رفت.

من وقتی به‌خاطر یک پارک دوبل کل خیابان را بند می‌آورم و با نگاهی مغرورانه از هیچ‌کس هم عذرخواهی نمی‌کنم، شک ندارم که خاطره ژن موروثی عمه‌عذرا بیرون آمده است که مجبور شد پنج شکم بزاید و عاقبت هم از بدنامی دخترزابودن نجات پیدا نکند.

من وقتی دودستی فرمان خودرو را چسبیده‌ام و منتظرم اولین متلک راننده بغل‌دستی را بشنوم تا دوبامبی توی سرش بکوبم، خاطره ژن موروثی مادر مادربزرگم فعال شده؛ نام‌برده اولین‌باری که به مکتب رفت و خط نوشت آنچنان سیلی نوش‌جان کرد که کل الفبای فارسی را تا پایان عمر از خاطر برد.

من وقتی داخل خیابان ورودممنوع می‌روم و زل می‌زنم داخل چشم راننده مقابل تا برای عبور من کنار بکشد، مربوط به خاطره ژن زن همسایه خانه مادری‌ام است؛ او آن‌قدر داستان مخالفت پدرش با نوازنده‌شدنش را برای مادرم با اشک و آه تعریف کرد که فکر کنم جزء خاطرات ژن خانوادگی ما شد.

تا یادم نرفته این را بگویم که من هیچ‌وقت رانندگی نمی‌کنم؛ امیدوارانه منتظرم تا با رسیدن دهه پنجم زندگی‌ام خاطرات تمام ژن‌های اجدادی کم‌رنگ شوند و من بالاخره بتوانم خودم باشم و برای خودم زندگی کنم.

پیشخوان

هنر و تجربه

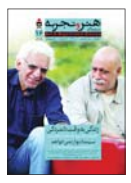

● ۱۶مین شماره ماهنامه هنر و تجربه با عکسی از کیومرث پوراحمد و هوشنگ گلمکانی و دو پرونده اصلی منتشر شد.

زندگی به وقت دلمردگی گلدن‌تایم، گزارشی از حال‌وقال آدم‌های امروز است که در این شماره به آن اشاره شده. «سینما دیوار نمی‌خواهد» پرونده‌ای مفصل درباره نحوه اکران فیلم خارجی در ایران است که موافقان و مخالفان جدی دارد. فیلم‌های «در جست‌وجوی فریده» که این روزها با استقبال روبه‌رو شده است و همین‌طور و کیارستمی ادامه دارد، رزم‌آرا یک دوسیه ناتمام و... ازجمله آثار به‌نمایش‌درآمده در گروه هنر و تجربه هستند که نقدهایی درباره آن در شماره آذرماه به چاپ رسیده است. خبر مهم برگزاری جشنواره مستقل فیلم‌های هنر و تجربه نیز در آذرماه منتشر شده است که می‌توان برای برپایی آن منتظر بود.

کارتون خواب

داریو کاستیلجوس

پیشنهاد

همایش ۲روزه مسائل علوم اجتماعی ایران برگزار می‌شود

شرق: انجمن جامعه‌شناسی ایران پنجمین همایش روز ملی علوم اجتماعی ایران را با عنوان (مسائل و چالش‌های آموزش علوم اجتماعی در ایران) و هم‌زمان با صدمین سال تأسیس دانشگاه خوارزمی در روزهای ۱۳ و ۱۴ آذر در این دانشگاه برگزار می‌کند. اختتامیه آن روز چهارشنبه ۱۴ آذر ساعت ۱۶ خواهد بود. برنامه روز اول که فردا از ساعت هشت صبح در تالار ابوریحان دانشکده ادبیات آغاز می‌شود، همراه با گرامیداشت یاد دکتر غلامحسین صدیقی و دکتر سیدمحمدامین قانعی‌راد است. دکتر عزیزاله حبیبی، رئیس دانشگاه خوارزمی و دکتر سیدحسین سراج‌زاده، دبیر علمی همایش و رئیس انجمن جامعه‌شناسی ایران، دکتر باقر ساروخانی، استاد پیش‌کسوت جامعه‌شناسی، دکتر حسین صدیقی، فرامرز رفیع‌پور، استاد پیش‌کسوت جامعه‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی در بخش اول برنامه سخنرانی می‌کنند. پس‌ازآن کلیپ یادبود شادروان سیدمحمدامین قانعی‌راد پخش می‌شود و ابوالفضل مرشدی از دانشگاه یزد درباره مسائل و چالش‌های آموزش علوم اجتماعی از منظر این استاد فقید سخنرانی می‌کند. دکتر سوسن باستانی مدیر نشست مسائل و چالش‌های آموزش جامعه‌شناسی در ایران است که با موضوعات زیر برگزار می‌شود: تقسیمات پارادایمی: راهنما یا مانع اندیشه و عمل در آموزش و پژوهش علوم اجتماعی؟؛ دکتر مسعود گلچین، دانشگاه خوارزمی «در دفاع از تحول علوم انسانی»؛ دکتر علیرضا شجاعی‌زند، دانشگاه تربیت مدرس «تأملی بر جاماندگی آموزش‌های دانشگاهی از تحولات جامعه معاصر»؛ دکتر سیدضیا هاشمی، دانشگاه تهران، «چه آموزشی آگاهی‌بخش است؟ در نسبت آموزش جامعه‌شناسی و رهایی‌بخشی اجتماعی» دکتر سارا شریعتی و آموزش در آموزش عالی ایران: تأملی در نسبت آموزش و پژوهش علوم اجتماعی، دکتر حسین میرزایی. فاطمه جواهری مدیر نشست علوم اجتماعی در دانشگاه خوارزمی (دارالمعلمین، دانش‌سرای عالی و دانشگاه تربیت‌معلم سابق) است که سیدحسین سراج‌زاده، سیدحسن حسینی، داور شیخاوندی و مقصود فراستخواه در این نشست حضور دارند و سخنرانی می‌کنند. در نشست مسائل و چالش‌های آموزش انسان‌شناسی در ایران که مهرداد عربستانی مدیر آن است، به مباحثی نظیر برنامه درسی آموزش انسان‌شناسی در ایران، طوایف دانشگاهی و مرزهای هویتی، دانشجویان انسان‌شناسی برای چه کاری تربیت می‌شوند؟ و حاشیه‌ای‌شدن یادگیری و یاددهی در علوم اجتماعی ایران پرداخته می‌شود. روز دوم این همایش به مسائل و چالش‌های آموزش مطالعات فرهنگی و ارتباطات در ایران می‌پردازد که انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات با مدیریت دکتر هادی خانیکی در آن نشستی را برگزار می‌کند. مباحث این نشست عبارت‌اند از: کاستی‌های آموزش ارتباطات در ایران؛ دکتر محمدمهدی فرقانی چرخش مطالعات فرهنگی در ایران: دستاوردها و افق آینده؛ دکتر سعید ذکایی تجربه آموزش و بازآرایی دانش مطالعات فرهنگی در دانشگاه علم و فرهنگ؛ دکتر عباس کاظمی نقش آموزش دانشگاهی در روزنامه‌نگاری ایران.

یادداشت

دولت هرگز نمی‌تواند کارخانه‌دار خوبی باشد

هوشنگ ماهرویان

چگونه می‌توان رشد و توسعه در مملکت ایجاد کرد؟ برای ایجاد رشد و توسعه باید تخصص داشته باشیم و از رشد و توسعه تعاریف مشخصی داشته باشیم. برای این هدف برنامه‌ریزی درست نیاز است که متأسفانه در چند دهه گذشته برنامه‌ریزی درست نداشته‌ایم. به‌عنوان نمونه می‌توان به مسئله خصوصی‌سازی و در واقع به مسئله خصولتی‌ها اشاره کرد.

این روزها شعارهایی علیه خصوصی‌سازی به گوش می‌رسد و به طرفداری از واگذاری مجدد صنایع به دولت؛ درحالی‌که به اعتقاد من دولت هرگز نمی‌تواند کارفرمای خوبی باشد یا کارخانه‌دار خوبی باشد. معتقدم که بخش خصوصی باید در زمینه‌هایی مانند صنعت، کشاورزی صنعتی یا دامپروری رشد کند؛ اما - در اینجا این «اما» خیلی مهم است- با گرفتاری مهمی روبه‌رو شده‌ایم و گرفتاری این است که کارخانه‌هایی مصادره و بعد از چند سال خصولتی شده‌اند؛ یعنی بر مبنای روابطی مشخص یا براساس باندبازی کارخانه‌ها مالکانی پیدا کرده‌اند و این کارخانه‌ها نتوانستند روی پای خود بایستند و تولید کنند و تولیدشان بازار درستی پیدا کند. زمانی برندهایی داشتیم مانند ارج که ممکن بود در خانه هر ایرانی چند محصول آنها را ببینیم؛ اما اکنون از این برندها عملا چیزی باقی نمانده است و از بین رفته‌اند. هرکس می‌خواست آن کارخانه‌ها را بگیرد، به ثمن بخس می‌گرفت و با فروش ماشین‌آلات و... پولی را که داده بود، درمی‌آورد. انتقال مالکیت به این صورت اتفاق نیفتاد که کارخانه‌ها را در بازار به مزایده بگذارند یا در بورس عرضه کنند یا در نظر بگیرند که خریدار توانایی کار را داشته باشد و از این رشته و از کارخانه‌داری سر دربیاورد. صاحب کارخانه لازم است بسیاری چیزها را بداند؛ ازجمله حقوق کار و مسائل مربوط به آن صنعت خاص و روابط جهانی که این موارد بسیار مهم است و باید آنها را بررسی کنیم. باید بدانیم چرا شرکتی مانند هیکو یا آذرآب چنین وضعیتی پیدا کرده است. علت این است که خصوصی‌سازی درست انجام نشده است، در بورس گذاشته نشده است و کارفرمای صنعتی که از صنعت سر دربیاورد، مالک آن نشده است تا به چشم صنعت به آن نگاه کند و سعی کند صنعت را روی غلتک بیندازد. آنچه مدنظر خریداران بود، این بود که چند متر زمین در آن وجود دارد و زمین را چگونه می‌توان فروخت و با پول آن برج‌سازی کرد و مسائلی از این قبیل. به همین علت است که صنایع ما اکنون چنین درگیری‌هایی دارند.

واقعیت این است که دولت کارفرمای بدی است؛ ولی وظیفه داشته است که کارفرمای خوب پیدا کند و بعد حمایت گمرکی کند؛ یعنی درباره صنعت نیشکر اجازه ندهد با واردات بی‌رویه شکر، تولید شکر صرفه اقتصادی نداشته باشد. با حمایت گمرکی باید کاری می‌کرد که آرام‌آرام آن کارخانه روی پای خود بایستد و بتواند با رقیب خارجی رقابت کند، چه از نظر کیفیت و چه از نظر قیمت. این کار به اندیشه و تفکر و برنامه‌ریزی درست نیاز دارد. ما نه در حوزه کشاورزی توانستیم این برنامه‌ریزی درست و تخصصی را داشته باشیم و نه در صنایع. در کشاورزی آن‌قدر چاه حفر شد که زمین‌ها افت کرد و فروکش کرد. بدون مطالعه سدهای متعدد زدیم و به وضع کشاورزان در مناطق پایین‌دست سدها توجه نکردیم و بسیاری از دریاچه‌ها و تالاب‌ها را نیز از بین بردیم و الان به مشکل آب برخورده‌ایم.

باید بدانیم که با کارهای ماجراجویانه در سیاست بین‌المللی نمی‌توان به روابط خوب برای توسعه رسید. باید با جهان روابط سیاسی درستی داشته باشیم و علاوه بر آن با جهان روابط اقتصادی درستی داشته باشیم تا بتوانیم به توسعه برسیم. باید بتوانیم از عهده تعهدات مالی خود برآییم، عضو WTO بشویم، بتوانیم از تکنولوژی خارجی استفاده کنیم و روابط تکنولوژی دقیق داشته باشیم تا بتوانیم صنایع را سرپا نگه داریم و برندهای جهانی ایجاد کنیم.

نگاه سبز

حناچی چگونه می‌تواند به شهردار پیروز بدل شود؟

محمد درویش

سرانجام پس از کش‌وقوس‌های فراوان، ۱۱۰ سال پس از میرزاعباس‌خان مهندس‌باشی، این نام پیروز حناچی بود که توانست به عنوان شصتمین شهردار پایتخت تأییدیه حکمش را از وزیر کشور بگیرد. همان‌طورکه ملاحظه می‌کنید، عمر متوسط صدراتِ هر شهردار در تهران کمتر از دو سال بوده که خود فاجعه‌ای تمام‌عیار است؛ درواقع اگر نبودند شهردارانی چون #نیک‌پی، #کرباسچی و #قالیباف که بین هشت تا ۱۲ سال در ساختمان بهشت جا خوش کردند، الان میانگین عمر شهردارماندن در شهرداری پایتخت ایران به یکی از کمترین دوره‌ها در بین ۲۳۷ شهردار پایتخت‌های جهان تنزل می‌یافت! شاید یکی از دلایل آنکه همچنان کیفیت زندگی در تهران در جایگاهی بهتر از ۲۰۰ در بین کلان‌شهرهای مطرح جهان قرار نمی‌گیرد، همین تزلزل شگفت‌انگیز ماندگاری شهردار در ساختمان بهشت است که عملا توان برنامه‌ریزی منسجم را از او و همکارانش می‌گیرد. با چنین پیشینه‌ای و باتوجه به هم‌قسم‌بودنِ اغلب محافظه‌کاران برای مانع‌تراشی و شکستِ برنامه‌های شهرداری که از #لیست_امید بیرون آمده، آشکار است که حتی خوش‌بین‌ترین ناظران بی‌طرف هم پیش‌بینی نمی‌کنند که #پیروز_حناچی چنان بختی داشته باشد که بتواند رکورد محمدباقر قالیباف را جابه‌جا کند.

چنین است که من اگر جای حناچی بودم، از لحظه‌لحظه حضورم در ساختمان بهشت سود برده و مؤثرترین عملکرد را با ارزان‌ترین بودجه در دستور کار قرار می‌دادم تا مردم تهران، تغییر را باور کنند و آنگاه خواهان تداومش شوند و به‌این‌ترتیب، اعتماد خراش‌یافته، اندکی ترمیم یابد. راست آن است که تهران بیش از ۶۰ سال با معضل ترافیک و آلودگی هوا درگیر بوده و همچنان درگیر است. حناچی باید اشتباه بزرگ و نابخشودنی پیشینیان خود را تکرار نکند و برای حل بحرانِ کمبود عیارِ آسمان آبی، سراغ مهار آلودگی هوا نرود! شهرداری که بتواند مشکل ترافیک را حل کند و از هدررفت بیش از ۲۰ میلیون ساعت از عمر شهروندان تهرانی در روز ممانعت کند، حتما توانسته توأمان مشکل آلودگی هوا، آلودگی صوتی و کم‌تحرکی را هم حل کند؛ اما حتی اگر به فرض، حناچی بتواند همه خودروها و اتوبوس‌های شهری را هم برقی کند، در شهری که تعداد خودروهای در حال تردد، شش برابر ظرفیت معابرش می‌شود، معلوم است که بحران ترافیک حل نخواهد شد.

امیدوارم همین نکته ساده را برای سال نخست صدارتش درک کند و به‌سرعت با ایمن‌سازی مسیرهای #دوچرخه، #پیاده‌راه و نیز بهبود کیفیت مترو و بی‌آرتی، برای مهار غول ترافیک یک گام مهم و کتمان‌ناپذیر بردارد؛ گامی که اگر به‌درستی و خردمندانه برداشته شود، بی‌شک می‌توان به پایداری دوران صدراتش برای حل بحران‌هایی مانند تفکیک زباله از مبدأ، فرونشست زمین، تراکم‌فروشی، فضای سبز باکیفیت، بازآفرینی شهری، مرمت بافت فرسوده، مقاوم‌سازی در برابر زلزله و آبخیزداری شهری امیدوار ماند. دست‌آخر آنکه شرط موفقیتِ گام نخست آن است که تهرانی‌ها ببینند شهردارشان فقط حرف قشنگ نمی‌زند و خود و همکاران نزدیکش جلوتر از همه اجراکننده نصیحت‌های خویش هستند؛ یعنی گاه رکاب زده، پیاده تردد کرده یا به همراه دیگر همکارانش از وسایل حمل‌ونقل عمومی سود می‌جوید، درست مثل نخستین سه‌شنبه‌ای که کار را در ساختمان بهشت آغاز کرد.

آکادمی

دستیار در اغما

بابک زمانی
رئیس انجمن سکته مغزی

«دستیاران تخصصی» در کشور ما تحت سنگین‌ترین فشارها و رنج‌ها هستند و این حقیقتی کاملا روشن و انکارناپذیر است. نسبت استاد به دستیار در کشور ما، کاملا برعکس استاندارد علمی و بین‌المللی است و بخشی با ۲۰ تا ۳۰ نفر هیئت‌علمی (با کارکردهای متفاوت ازجمله بالینی، پایه و تحقیقاتی) حداکثر می‌تواند هفت تا هشت دستیار داشته باشد.

می‌توان تصور کرد سال‌ها پیش یک نابغه! به این نتیجه می‌رسد که با افزایش تعداد رشته‌های تخصصی و افزایش ظرفیت‌های دستیاری، می‌شود شق‌القمر کرد و هم‌زمان مشکل افزایش پزشک عمومی بی‌کار و نبود منابع برای استخدام هیئت‌علمی و نیروی انسانی متخصص را هم حل کرد. شاید این نابغه اکتشاف به عمل آورد که ضوابط علمی برای تأسیس رشته، استانداردهای تأیید برای دپارتمان آموزشی و قراردادهای مربوط به نسبت دانشجو به استاد، همه مواردی مربوط به کتاب‌ها، کاغذها و ادارات هستند و نه واقعیات. به‌همین‌دلیل پیشاپیش و به روش‌های وطنی، به اصطلاح «حل‌اند».

باید گفت نابغه‌ای که بتواند چنین برنامه‌ریزی دقیقی انجام دهد، هیچ‌گاه وجود نداشته است. هیچ انسان و هیچ مسئولی به‌تنهایی مقصر نبوده است؛ همه‌چیز در جریان منظومه بی‌پایان خطاها و بحران‌ها مانند ضرورتی اجتناب‌ناپذیر پدیدار و از آن پس دائما تکرار شده است. در حقیقت، لباس عقل بر چیزی پوشانده‌ایم که در چشمی شسته‌شده، تماما بی‌خردی است و حاصلش فقط خسران، رنج و دور باطلی است که به‌نظر می‌رسد پایانی ندارد.

نیروی کار ارزان و اجیرشده همواره موجود بود؛ می‌شد از میان هزاران داوطلب مشتاق که حاضر بودند سال‌ها زندگی نکنند تا کتاب‌هایی در مغزشان تخلیه شود، آن را برگزید. آنها هیچ صدا و هیچ تشکلی هم برای دفاع از حقوق خود نداشتند؛ نگذاشتند یا خودشان نخواستند یا هر دو؛ آنکه همت و توانی هم داشت، همه را صرف کلاس کنکور (بخوانید آتش تهیه این وانفسا) کرد تا با بدترکردن اوضاع، از آب گل‌آلود برای خود ماهی بگیرد. انتخاب‌شدگان چنان خوشحال بودند که به هر کاری جز پافشاری بر اصول رضایت می‌دادند. طبقه‌بندی خلق‌الساعه و بی‌سابقه‌ای از میزان علاقه‌مندی پزشکان به رشته‌های مختلف پدید آمد که در کمال تعجب نشان می‌داد رشته‌های دورتر از بیمار و درمانگاه به‌شدت محبوب‌تر هستند و هسته مرکزی کار پزشکی سکه‌ای بی‌رونق شد. جامعه مدنی، فرهیختگان و روشنفکران هم از محیط زیست تا سگ‌های ولگرد را می‌دیدند و برای احقاقِ حق‌شان تلاش می‌کردند، اما گویی اجحاف آشکارَ بر گروهی از بهترین جوانان این کشور به‌چشم‌شان نمی‌آید؛ آنها حتی توان استشاکردن این گروه از دشنام‌های آب‌دار سطح بالا را که نثار پزشکان می‌شد، هم نداشتند.

دستیارانی که معلم کافی برای تدریس نداشتند، در حیاتی‌ترین و دشوارترین لحظات به‌جای متخصصان، مسئول درمان توده‌هایی از مردم شده بودند و بدون حضور آنها همه چرخ‌ها لنگ می‌زد؛ حالا باید مدرک می‌گرفتند.

در غیاب آموزش بالینی از سوی متخصصان بالینی و پایه متعدد، در غیاب روتیشن‌های ملی و بین‌المللی برای کسب جدیدترین علوم پزشکی (آن‌طور که هم‌اکنون در همه‌جای دنیا جریان دارد)، به‌جای ارزیابی بالینی توانایی‌هایشان از سوی استادان مجرب و باتجربه‌ای که با آنها کار کرده‌اند، به جوخه‌های سؤال‌یاب بورد و یک امتحان کورِ سراسری سپرده می‌شوند تا حداقل، عدالت (شبیهِ همان عدالت رُمی میان گلادیاتورها) برقرار شود.

راستی بسیاری از ما اعضای هیئت‌علمی هم که در بسیاری از موارد قادر نیستیم در امتحان شفاهی حق دوستی و آشنایی، این حق باستانی را پایمال کنیم در تمدید این عدالت‌خواهی رومی بی‌تقصیر نیستیم. نتیجه آنکه دستیار جوان باید در سال‌های نخست تحصیل، شبانه‌روز در حال کار باشد و سال‌های آخر نگران بورد و امتحان و ساکن دائمی یا پاره‌وقت کتابخانه‌ها. دستیاران سال‌های بالاتر در این سلسله‌مراتب آهنین، رفته‌رفته اکثر کارها را به سال‌های پایین‌تر ارجاع می‌دهند، سال‌های پایین هم تا به خود می‌آیند دارند سال بالا می‌شوند و به آن رضایت می‌دهند و احتمالاً با خود می‌گویند: «یک سال بخور نان و تره...».

راستی با این تفاصیل به‌کُمارفتن یک دختر جوانِ دستیار بعد از دو کشیک متوالی اطفال (احیاناً همراه با نوعی بیماری یا آسیب‌پذیری ناشناخته) غیرممکن است؟ آن‌هم درحالی‌که تا دیروز هر پتوی کهنه پیچیده دم در درمانگاه، چون زنگ پاولُف[1]، تصویر کودک مرده را به ذهن او متبادر و در اعماق «سیستم لیمبیک»[2] مغزش توفان به‌پا می‌کرد.

اگرچه مدتی است در جاده‌ای انحرافی، از مسیر دور افتاده‌ایم، تا آن حد که دیگر غرابت جاده هم به‌چشم ما نمی‌آید، اما اصلاح غیرممکن نیست.

آموزش پزشکی فقط در کشور ما اتفاق نمی‌افتد، کافی است نیم‌نگاهی به بخش‌های آموزشی پیشرفته بیندازیم و اگر نمی‌توانیم کاملا آن‌گونه شویم، در ابتدا تنها مسیر را اصلاح کنیم. بی‌تردید این بهترین جوانان ذره‌ای اصلاح مسیر را هم درک می‌کنند و گرامی خواهند داشت. حقوق واقعی برای دوره دستیاری، استخدام هیئت‌علمی یا متخصص کافی (حداقل برای سنگین‌ترین قسمت یعنی کشیک‌ها)، تصویب بودجه و اصلاح قوانین برای دوره‌های خارج از کشور در رده دستیاری و فلو، ارتباط نزدیک‌تر با بخش‌های آموزشی دنیا از طریق حضور استادان بخش‌های خارج، به‌ویژه ایرانیان (ولو به صورت کوتاه‌مدت)، اصلاح قوانین و مقابله با عاداتی که دستیاران را به یک بخش خاص برای تمام دوره می‌چسبانند و اعطای آزادی انتخاب استادان و بخش‌ها به خود دستیاران با حفظ اولویت‌ها و ظرفیت‌ها در سراسر کشور، نظارت دقیق بر کارکرد هیئت‌های بورد برای اجتناب از سؤالات غیرعملی و کتابی (به‌جای تأکیدهای وسواس‌گونه بر شکل سؤالات)، جهت‌دهی امتحان تنها به ارزیابی توان عملی دستیاران و اختصاص درصدی از نمره فارغ‌التحصیلی به نمره‌هایی که استادان مستقیم داده‌اند و... همه اقداماتی حداقلی در این مسیر هستند.

نگارنده این سطور، به‌عنوان بخشی از مربیان (که بی‌تردید او هم در این سیستم بی‌تقصیر نیست) بارها و بارها در این مورد بیان درد کرده است. حالا به عنوان بخشی از اولیای این انجمن هم یک‌بار دیگر همین‌ها را تکرار می‌کنم، حتی اگر در چاهی باشد که فقط انعکاس تولید می‌کند، تنگنایی که دیواره‌هایش همه از افکار و رفتار تک‌تک ما تنیده شده است.

پی‌نوشت‌ها:

۱- اشاره است به تجربه پاولف که بعد از مدتی هم‌زمانی صدای زنگ با غذا، فقط صدای زنگ هم به‌تنهایی باعث ترشح اسید معده می‌شود؟

۲- سیستم لیمبیک مرکز غرائز و هیجانات و ترس و خشم در مغز است.